

از: سیره ابن هشام
ترجمه میرزا آقا رضوی

بنیان کعبه

آنچه از نظر خوانندگان محترم می‌گذرد ترجمه فصلی است از کتاب «سیره النبی» تحت عنوان «حدیث بنیان الکعبه وحکم رسول صلی الله علیه وسلم بین قریش فی وضع الحجر». مؤلف این سیره ابو محمد عبدالملک بن هشام بصری است که به قولی در ۲۱۳ یا ۲۱۸ در فسطاط مصر درگذشته و چنان که نوشته اند کتاب خود را با استفاده از سیره ابو عبدالله (یا: ابوبکر) محمد بن اسحق بن یسار (به قول مشهور متوفی ۱۵۱) که در محضر محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب (ص) قلمذ کرده پرداخته است.

سیره ابن هشام تهذیب یا تلخیصی از سیره ابن اسحق است با مزایا و تکمله‌هایی که ابن هشام از دیگران گرفته و بر آن افزوده است بهمین جهت ابن هشام آنچه از ابن اسحق نقل می‌کند به رسم پسندیده قدما فضل تقدم را حفظ می‌کند و سخنان خود را پس از قول استاد می‌آورد. این فصل از جزء اول چاپ ۱۳۵۶ ق. ه قاهره با تحفیه محمد محیی الدین عبدالحمید استاد جامع الازهر ترجمه شده است.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

ابن اسحق گوید چون رسول خدا به سن ۳۵ سالگی رسید قبیله قریش برای تجدید و تعمیر کعبه گرد هم آمدند و چون می‌ترسیدند کعبه را خراب کنند تصمیم گرفتند آن را بپوشانند. در آن وقت سنک چینی (دیوارهای) کعبه باندازه قامت مردی بود لذا خواستند با ارتفاع آن بیفزایند و بعد بپوشند و سبب این کار آن بود عده‌ای خزانه‌واند و خسته‌های کعبه را که در چاهی داخل کعبه بود ربودند و مردم آن اموال را نزد شخصی بنام دویک (بروزن حسین) یافتند. وی غلامی بود از بنی ملیح فرزند عمرو خزاعی. (ابن هشام گوید قریش دست او را بریدند و چنین پنداشتند که دزدان اموال را نزد او گذاشته اند) در این بین دریا طوفانی شد و کشتی‌ای که

متعلق به بازرگانی رومی بود در بندر جدّه درهم شکست. مردم رفتند و چوب‌های آن کشتی را گرفتند و از آن بازرگان تقاضای همکاری برای پوشش کعبه نمودند. در آن ایام مرد درودگر قبطنی در مکه سکنی داشت و او نیز عهده‌دار همکاری باقریش برای ساختن کعبه شد.

در نخستین روز شروع بکار ماری از چاه کعبه که بمنزله خزانه و اندوخته‌های (بتان) و محل ریختن هدیه‌های معتقدان به آن خانه بود از آنجا بیرون آمد و روی دیوار کعبه آشکار شد و کارگران را به وحشت و بیم انداخت.

وقتی کسی به او نزدیک می‌شد سرش را بلند کرده و می‌گرید (حمله می‌کرد) و دهانش را می‌گشود و مردم را می‌ترساند. در یکی از روزها که بر روی دیوار کعبه مار نمایان شده بود و همان کارها را می‌کرد پرنده‌ای به امر خدا ظاهر شد. آن مار را گرفت و ربود. قریشیان گفتند ما امیدوار شدیم که پروردگار از آنچه اراده کرده‌ایم خشنود و راضی است، و وسائل ساختمان از کارگر و چوب اکنون در نزد ما آماده است و از طرفی خدا هم ما را از خطر آن مار ایمن داشت. سپس بزرگان قریش در خراب کردن و تجدید بنای کعبه هم رای شدند. ابو وهب بن عمرو بن عائذ ابن عبد بن عمران بن مخزوم بیاخواست (ابن هشام چنین نقل کرده است که عائذ ابن عمران بن مخزوم بوده است). این شخص از کعبه سنگی را برداشت ولی آن سنگ از دست او رها شد و بجایش افتاد. او گفت ای مردم قریش آن کس که زنا کار و ربا خوار باشد یا حقی از مردم برگردنش باشد نباید در این کار مداخله کند. فقط کسانی که از راه مشروع بهره می‌گیرند و به کسب‌های حلال اشتغال دارند می‌توانند در این کار وارد شوند ولی مردم به سخنان ولید بن مغیره بن عبدالله بن مخزوم اعتنایی نکردند. ابن اسحق گوید عبدالله بن ابی نجیح (بروزن فصیح) مکی بدمن گفت و او از عبدالله بن صفوان (به فتح ص) فرزند امیه بن خلف بن وهب بن حذافه بن جمح (بدضم ج و فتح م) بن عمرو بن هصیص (بروزن قریش) بن کعب بن لؤی نقل کرده است که من پسر جمده بن هبیره (بروزن بحیره) بن ابی وهب بن عمرو را دیدم دور خانه طواف می‌کرد

از او پرسیدم . گفته شد . این پسر جعدة بن هبیره است ، عبدالله بن صفوان در آن وقت گفت جد این مرد (یعنی ابی وهب) همان کسی است که وقتی قریشیان برای خراب کردن کعبه گرد هم جمع شده بودند سنگی را برداشت و آن سنگ از دستش به جای اولیه خود جست . و در همان هنگام گفت : ای مردم قریش از کسانی که زناکار و ربا خوارند یا از ممر حلال کسب نمی کنند و یا از مردم برگردن آنها حقی هست در کار ساختمان کعبه کمک مگیرید .

ابن اسحق گوید : ابو وهب دایی پدر رسول خدا صلی الله علیه و سلم مرد شریفی بود . یکی از شعرای عرب درباره او گفته است :

ولو بایی وهب أنخت مطیتی	غدت من نداه رحلها غیر خائب
بایض من فرعی لؤی بن غالب	اذا حصلت انسابها فی الذوائب
ابی لاخذ الضیم یرتاح للندی	توسط جداه فروع الاطایب
عظیم رماد القدر یملا جفانه	من الخبز یعلوهن مثل السائب

یعنی :

اگر شترم را به نزد ابی وهب بخوابانم از جود و بخشش او بارشتر پرمی شود .
او پاک نژاد است و از طرف پدر و مادر به لؤی بن غالب می رسد و سلسله نسب او بزرگوار است .

از کین خواهی و ظلم امتناع می ورزد و از بخشش او مردم در آسایش هستند و جد پدری و مادری او صحیح النسب و دو دمانش پاکیزه نژادند .

خاکستر دیک او زیاد و ظرفهایش پر از نانی است که روی آن از روغن گویا پارچه نازک سفیدی کشیده اند .

سپس قریش کار ساختمان کعبه را بین خود تقسیم کردند : طرف باب کعبه بر عهده بنی عبد مناف و زهره گذاشته شد . و قسمت بین رکن الاسود و رکن الیمانی را

بنی مخزوم بر عهده گرفتند و عده‌ای از قبایل قریش نیز با آنها در این کار همکاری کردند. قسمت پشت کعبه به بنی جمع و فرزندان عمرو بن هصیص بن کعب لؤی اختصاص یافت. و طرف حجرکه به آن حطیم می‌گویند را بنی عبدالدار ابن قصی و بنی اسد بن العزی بن قصی و بنی عدی بن کعب بن لؤی عهده دار شدند.

چون مردم از خراب کردن کعبه می‌ترسیدند، ولید بن مغیره گفت: من اول کسی هستم که به این کار دست می‌زنم و تبری برداشت و گفت: ما برخلاف دین کاری نکرده‌ایم، پروردگارا ما جز خیر قصدی نداریم.

سپس به خرابی پرداختند و ابتدا از دور کن شروع کردند. آن شب مردم دست از کار کشیدند و درنگ کردند. قریشیان گفتند باید بینیم اگر به او صدمه و آسیبی رسید ما دیگر کاری نخواهیم کرد و چنانچه نرسید معلوم می‌شود که خدا از کار ما و خراب کردن کعبه خشنود و راضی خواهد بود. بامدادان ولید بکار خود ادامه داد و مردم نیز به او کمک کردند و آن قدر کردند تا به پی و بنیانی که ابراهیم گذاشته بود رسیدند. در آنجا سنگهایی دیدند سبز رنگ که سخت درهم نشانده و درهم فرو رفته بودند.

ابن اسحق گوید: راوی بهمن خبر داد که مردی از قریش که او هم در این کار دست داشت میله آهنی را بین دوسنگ فرو برد تا آنها را از جای بر کند وقتی که سنگ را تکان داد تمام ارکان کعبه به لرزه در آمد ناچار بهمان قدر اکتفا کردند و کعبه را بر همان بنیان اولیه بالا بردند.

ابن اسحق گوید: به من خبر داده‌اند که قریش به خط سربانی نوشته‌ای بر رکن یافتند و توانستند بفهمند معنی آن چیست تا این که مردی یهودی آن نوشته را خواند و معلوم شد مضمون آن اینست «من خدای صاحب مکه‌ام، در همان روز که آسمانها و زمین را خلق کردم و خورشید و ماه را صورت بستم مکه را آفریدم. و سران هفت اقلیم را بدانجا متوجه کردم. تا وقتی که ستونها بر جای هستند آب و خاک (یا: شیر) آن را برای اهلس میمون و با برکت کرده‌ام»

ابن هشام به جای ستونها گفته است: کوهها
ابن اسحق گوید: به من خبر رسید که قریش در «مقام» نوشته ای یافتند
بدین عبارت: «مکه [بیت] الله الحرام است از سه راه به اهل مکه روزی می رسد و کسی
به آنجا زودتر از اهالش نمی رسد»

ابن اسحق گوید: لیث بن ابی سلیم معتقد بوده است که قریش چهل سال قبل از
بعثت رسول اکرم صلی الله علیه وسلم در محل مکه سنگی یافتند - اگر چنین باشد - در
آن سنگ چنین نوشته شده بوده است: «هر کس بذریسکی بکار بهره نیک می درود و
هر کس تخم بدی و شر بکارد پشیمانی می چیند. بدمی کند و پاداش نیک می گیرند!
آری چنان است که از خار انگور نمی توان چید.

ابن اسحق گوید: بعد قبائل قریش برای ساختمان کعبه سنک فراهم آوردند.
هر قبیله ای به قدر همت خود سنک جمع کرد و سپس خانه را ساختند تا این که به
محل «رکن» رسیدند [محشی کتاب از قول ابوذر توضیح داده است که محل رکن
امروز جایی است که حجر الاسود قرار دارد].

در آن هنگام بین قبایل اختلاف روی داد و هر قبیله ای می خواست که
افتخار نصب سنک فقط نصیب او گردد. تا آنجا که کار به مشاجره و بحث کشید
و قسم یاد کردند که تا پای جنگ بایستند. بنو عبدالدار طشتی پر از خون
آوردند و بانی عدی بادت گذاشتن در آن طشت هم قسم شدند. بدین جهت آنها را
لعقه الدم (خون لیس) می خوانند. پس از آن قریش چهار یا پنج شب دست از کار کشیدند
بعد در مسجد جمع شدند و شور و ادوری کردند. به قول بعضی از اهل روایت ابامیه بن
مغیره بن عبدالله بن عمر بن مخزوم که از دیگر قریشیان مسن تر بود گفت: ای اهل
قریش در این مورد برای این که اختلاف از میان برخیزد اول کسی که از در مسجد
[محشی کتاب نوشته است: در دوره جاهلیت به آن باب بنی عبد شمس می گفتند و در
دوره اسلامی به آن باب السلام می گویند. در ضمن گفته اند اول کسی که از باب -
الصفا داخل شد داور بشود و نیز گفته اند کسی که به قریش راهنمایی کرد مهشم بن

مغیره مکنی به با حذیفه بوده است [شود او را به داوری بپذیرید . چنان کردند و نخستین کسی که داخل مسجد شد حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وسلم بود . چون حضرت را دیدند گفتند : این امین است ، و هر آنچه محمد بگوید ما می پذیریم . موضوع را با حضرت در میان گذاشتند . حضرت رسول صلی الله علیه وسلم فرمود : « جامه ای برای من بیاورید » ، آوردند . حضرت رکن را گرفت و بدست خود در آن جامه نهاد و فرمود تمام قبایل گوشه ای از این جامه را بگیرند . بزرگان قبایل چنان کردند و آن را به محلش رسانیدند . حضرت بدست خویش آن را در جای خود نهاد ، و بعد بنا کردند . و پیش از آن که بر حضرت رسول صلی الله علیه وسلم وحی نازل شود قریش او را امین می خواندند . بدین ترتیب از بنیان کعبه فراغت حاصل کردند و چنان که می خواستند ساختند .

زیربن عبدالمطلب درباره حادثه مار و ترس قریش از ساختن کعبه این اشعار را سروده است :

عجبت لما تصوبت العقاب	الی الثعبان وهي لها اضطراب
وقد كانت يكون لها كعشيش	و احياناً يكون لها وثاب
اذا قمنا الى التأسيس شدت	تهيبنا البناء وقد تهاب
فلما ان خشينا الرجز جاءت	عقاب تتلثب لها انصاب
فضمتها اليها ثم حلت	لنا البنيان ليس له حجاب
فقمنا حاشدين الى بناء	لنا منه القواعد والتراب
غداة نرفع التأسيس منه	وليس على مسوينا ثياب
اعز به المليك بنى لؤى	فليس لاصله منهم زهاب
وقد حشدت هناك بنوعدى	ومرة قد تقدمها كلاب
فبوانا المليك بذاك عزاً	و عند الله يلتمس الثواب

ترجمه آن نقل به معنی اینست :

درعجبم از فرود آمدن عقاب بر مار بزرگی که در اضطراب بود آن ما را صدا می کرد

و در ضمن بخود می بیچید. چون به کار پرداختیم از این کار می ترسیدیم و ما را بیشتر می ترساند. هنگامی که از فکر عذاب خداوند وحشت داشتیم عقاب پسران به راست و چپ سرازیر شد. عقاب به ما رسید و او را در ربود و دیگر مانعی برای ساختمان نبود. مردمی که در آنجا جمع شده بودند به کار بنا پرداختند و وسایل کار از مصالح و خاک برای ما آماده بود. صبح روزی که بنا بالا رفت و برای ما پوششی نبود خاندان بنی لؤی در نتیجه عزت یافت با وجودی که در اصل مایه ای نداشت. در آنجا بنوعدی و بنومره جمع شدند ولی تقدم با بنو کلاب بود. مابه سروری آنها که بدین ترتیب عزت یافتند اقرار داریم و برای آنها از خداوند طلب اجر می کنیم.

ابن هشام گوید: برای من روایت کرده اند: «و لیس علی مساوینا ثیاب» به جای «و لیس علی مساوینا ثیاب»

کعبه در عهد رسول الله صلی الله علیه و سلم هجده ذراع بود و پوششی از پارچه سفید مصری (قباطی) داشت که بعد با بردهای (کاریمان) پوشیده شد. و نخستین کسی که کعبه را با دیباج (= دیبا، حریر) پوشانید حجاج بن یوسف بود.